

## ملاحظات در باره منظومه‌های کردی

مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران دانشکده ادبیات تبریز از سال ۱۳۴۵ تا کنون شش کتاب از سلسله ادبیات عامیانه ایرانی منتشر کرده که هر شش شماره از منظومه‌های کردی به همت آقای قادر فتاحی قاضی ضبط و ترجمه و توضیح شده است. این کار آقای قاضی و توجه خاصی که مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران به نشر این گونه آثار مبذول داشته در خور سپاس و تقدیر و امید است که سایر مراکز علمی و فرهنگی نیز توجهی به نشر این گونه آثار مبذول دارند.

در ضمن چند سال گذشته نگارنده که خود نیز دست اندرکار گردآوری و پژوهش منظومه‌های کردی است، در مطالعه منظومه‌های چاپ شده از سوی آن مؤسسه یادداشت‌هایی در باره ترجمه و توضیح برخی از واژه‌های این منظومه‌ها فراهم کرده است.

پرداختن به همه مطالبی که باید در باره این منظومه‌ها گفته شود مستلزم فرصت جداگانه و مفصلتری است. آنچه که در این مقاله مطرح است.

الف - تکمیل توضیحاتی است در باره برخی از واژه‌های دور از ذهنی که در حواشی این منظومه‌ها داده شده است.

ب - نمودن چند نمونه از اشکالاتی که در ترجمه دیده می‌شود. البته این گونه اشکالات فراوان است و پرداختن به همه موارد خود موضوع جداگانه‌ای است که امید است در آینده نزدیک همه آن موارد را گزارش کنیم.

ذیلاً نام و نشان منظومه‌ها و علامات اختصاری که برای آنها انتخاب شده ذکر می‌شود.

قادر فتاحی قاضی. منظومه کردی مهر و وفا (سلسله ادبیات عامیانه شماره ۱) تبریز مهرماه ۱۳۴۵. مف.

- همو. منظومه "گردی شیخ صنعان (همان، شماره ۲) تبریز مردادماه ۱۳۴۶. شص.  
 همو. منظومه "گردی بهرام و گلندام. (همان، شماره ۳) تبریز مهرماه ۱۳۴۷. بگ.  
 همو. منظومه "گردی شور محمود و مرزینگان. (همان، شماره ۴) تبریز دی ماه ۱۳۴۸. شم.  
 همو. منظومه "گردی شیخ فرخ و خاتون استی (همان، شماره ۵) تبریز اسفندماه ۱۳۵۱. فح.  
 همو. منظومه "گردی سعید و میر سیف الدین بیگ (همان شماره ۶) تبریز آبان ماه ۱۳۵۳. سم.

جلو هریک از علایم بالا اعدادی آمده است که عدد سمت چپ برای صفحه  
 و عدد سمت راست برای شماره حاشیه است مانند ۲۰۱/۱۱ یعنی ح ۱۱ ص ۲۰۱.

مف. ۱۶۳/۱۰

خیزره. ظاهراً "به معنی صف کشیدن و پشت سرهم قرار گرفتن و ردیف شدن است.  
 متن. خالی رهش خیزره‌ی گردووه له ما بهینی سنگ و مه‌مگانه.  
 ترجمه. خال سیاه مابین سینه و پستانها نقش بسته است.  
 واژه "خیزره" فقط در فرهنگ خال و فرهنگ گشت و گال آمده است، خال ذیل این واژه  
 می‌نویسد: چیلگه و چه‌والیگه له سهر قامیش بهندی خانوه‌وه دائه‌نری. یعنی خس و  
 خاشاکی است که بر روی بوریای طاق می‌نهند.

روشن نیست "نقش بسته" از کجای عبارت استنباط شده است. هیچکدام از این ترکیبات  
 متضمن معنی "نقش بستن" نیست، معنی‌ای که در حاشیه برای خیزره داده شده  
 است با توجه به عبارات پیشین بیشتر مقرون به صحت است.  
 واژه در این بند آمده است:

سهر هه‌لینه بروانه، توقان، تله‌سمان، زیران، زنجه‌قان، گوواران. گرمه‌گان.

آوده‌نگیان، خه‌به‌رچییان، له‌گهل گه‌ری ده دوگمانه

خالی رهش خیزره‌ی گردووه له ما بهینی سنگ و مه‌مگانه

تیگهل بون ده‌گهل زنجیره‌ی زولفانه. (ص ۶۹)

در این چهار مصراع تمام قرائن حاکی از این است که صحبت در باره آرایش‌های  
 زن است، صحبت از تن زن نیست.

خالی رهش در مصراع سوم می‌تواند کنایه از سنگ شبه باشد که سیاه رنگ است و از

زبور آلات کم ارزش و در اینجا عبارت از دانه‌های ریز سیاه (سینه‌بندی) است که بین گلو و پستانها آویخته شده و احیانا " با زنجیر زلفان درآمیخته است . در مصراع بعد گوید :

تیگهل بون ده‌گهل زنجیره‌ی زولفانه ، یعنی بازنجیر زلفان در هم آمیخته‌اند .  
بنابراین ترجمه مصراع سوم می‌تواند باشد : دانه‌های سیاه که میان سینه و پستانها به رشته درآمده‌اند .

شصت و سه ، ۱۲۷/۳۵ .

چه تاره . نام پارچه‌ای بوده است .

این توضیح کافی نیست ، لاقلاً با مراجعه به فرهنگ خال مطلب روشن می‌شد .  
چه تاره . نوعی از پارچه ابریشمی است که هنوز در بین ایلات کرد ترکیه معمول است .

بک ، ۲۰۱/۱۱ .

شانه و شان . این ترکیب که برای کلمه " گنج " صفت می‌باشد یک ترکیب عامیانه محرف است .

این توضیح چیزی را روشن نمی‌کند ، پیدا است که مترجم متوجه مفهوم کلی عبارت نشده‌اند ، به ویژه معنی " شانه و شان " را در نیافته‌اند . متن چنین است . به قوربانت بام گنجی شانه و شان . یعنی : به قربانت شوم ای گنج شانه و شان .

شانه و شان . در کردی به معنی راه رفتن با کرشمه و ناز است دختر یا زنی که راه می‌رود برای جلب نظر تکانی به شانه‌های خود می‌دهد تا سینه‌هایش به لرزه در آید .

فرهنگ خال ذیل شانه و شان می‌نویسد . " رویین به له تچه و شان بادن یعنی با ناز راه رفتن و شانه را تکان دادن .

به نظر نگارنده بایدواژه " گنج " را به معنی جوان بگیریم که در کردی و دیگر گویشهای ایرانی موارد فراوانی داریم که گنج به معنی جوان به کار رفته است :

ئیمه گه نجین

روله‌ی تی‌گوشان و رهنجین .

ما جوانیم

زاده کار و کوششیم .

(رک . شیخ‌حسین برزنجی . ناسوری ده رون . ص ۲۷)

Taufiq Wahby and C.J. Edmonds A kurdish نیز

English Dictionary Oxford 1966.

می‌توان عبارت را چنین ترجمه کرد .

قربانت شوم ای جوانی که با کرشمه و ناز راه می‌روی .

بگ . ۲۰۳/۳۶

کهژ = جوان = زیبا .

این واژه در فرهنگهای کردی به این معانی آمده است .

فرهنگ مهاباد . فصل ، موسم ، جبل ، هوا ، ابلق ، اعوج ، قصیر ، لون حنائی ،

ابيض (للحيوان) قز ، حریر ، شجره تنمر نوعاً "من الحریر .

فرهنگ خال . چیا ، جوهره شتیکی قایمی جوانی بریقه‌داره وهک ناوریشم‌وايه .

ته‌نراویکی پانی دریز کوله‌یه ، سه‌ر- و قنکی چییغ و حه‌سیری پی‌ته‌گیری . شتی‌سپی

جوان . با .

فرهنگ‌گشت‌وگال . شاخ ، کیو ، کیف ، ناوریشمی پاک نه‌کراو ، قوزاخه‌بیکه بهری داری

قه‌ره قاجه جوهره ناوریشمیکی خاوی‌تبدایه وه‌کولوکهی نه‌ریسراو .

مترجم با توجه به خود عبارت برای این واژه "زیبا" را در ترجمه مناسب

دیده است وگرنه با مراجعه به یکی از این فرهنگها می‌توانست پی‌ببرد که خود

واژه‌به‌معنی "زیبا" نیست . به ویژه که واژه کهژ در کردی دارای معانی مختلف است .

بگ . ۲۰۳/۳۷

فه غفور قه‌ره پوشین . با توجه به مفهوم عبارت نام جامه یا پارچه‌یی بوده است .

متن ص ۶۴ . فه غفور قه‌ره‌پوشین به سه‌ر داداوه .

ترجمه ص ۱۵۰. فغفور قره پوشین بر سر نهاده است. این آیین پادشاهی و پادشاه  
 قره پوشین مرکب است از واژه 'قره ی ترکی به معنی مشکی، سیاه، و پوشین که  
 پارچه‌ای است ابریشمی به رنگ مشکی که زنان آن را بر سر بندند.  
 پیداست فغفور که به معنی شاهزاده است نمی‌تواند جزئی از نام پارچه یا  
 جامه باشد، با توجه به خود عبارت، مصراع را می‌توان چنین ترجمه کرد. فغفور  
 (چادر یا چیزی نظیر آن را از جنس) قره پوشین بر سر انداخته است. واژه 'مرکب  
 "به سر دادن" به معنی بر سر انداختن و پوشانیدن سر است  
 فرهنگهای خال و مهاباد هر دو پوشین را چنین آورده‌اند: پوشین. پارچه  
 ابریشمی مشکی ضخیمی است که زنان بر سر بندند.

بگ. ۲۰۴/۴۴

که سکون، دردی را گویند که چاره نداشته باشد.  
 روشن نیست در کجای کردستان دردی را که چاره نداشته باشد "که سکون" می‌گویند؟  
 لکن فرهنگ خال ذیل این واژه می‌نویسد. خوردنی است تند و تیز مانند سرکه.

شم. ح. ۰۱۶۱/۴۰

عبارت "محل دارایی" جنس و نوع پارچه آن پیراهن را مشخص می‌کند.  
 متن ص ۴۱. زه رده مه‌مانت خه‌فس گرد ووه له‌ژیر گراسی مه‌حمهل دارایی دا.  
 ترجمه ص ۹۷. پستانهای زرد گلابی مانندت را در زیر پیراهن محل دارایی حبس  
 کرده‌ای.

ناگفته روشن است که سخن از نوعی پارچه است چه وقتی که از پیراهن سخن  
 می‌رود می‌توانیم بجز از پارچه انتظار چیز دیگری را نیز داشته باشیم؟ ولی آنچه که

۱- معرب بغفور است. مرکب از بغ + پور. بغ. خدا. پور. فرزند. لقب پادشاهان  
 چین. در این جا شاهزاده را مناسبتر دیدیم.

مستلزم توضیح است و از ه دارایی است. دارایی. پارچه‌ای ابریشمین رنگارنگ موجودار.  
(رک. فرهنگ فارسی معین)

افزون بر این در متن "گلابی مانند" به چشم نمی‌خورد، اگر این گروه  
اسمی از سوی مترجم بر متن افزوده شده است می‌بایست آن را با نشانه‌هایی چون  
[ ] یا ( ) روشن سازند. لکن به نظر می‌رسد معنی واژه زرد فهمیده نشده باشد.  
زرد در کردی معانی مختلفی دارد که یکی از آنان، "زیبا" است.

رهنگ و روم زرده نه‌وه‌گ گهر دهنی زهرد

زردی بی گهر دبیبه‌ثم، نه‌وهی دهرد.

رنگ و رویم زرد است لکن نه چون گردن زرد (زیبا)

زردی آن (گردن) از بی‌گردی است، این (رنگ و روی من) از درد (زیاد).

در این صورت می‌توان جمله را چنین معنی کرد:

پستانهای زیبایت را در زیر پیراهن محمل دارایی حسن کرده‌ای.

شم. ۱۶۱/۶۰

بنابه گفته بیتخوان "جوگل هموند" و "سمیل سپی گامری" نام دو طایفه

از طوایف کرد است و این دو طایفه به دلیری و جنگاوری شهرت دارند.

هموند یا هماوند. عشیره‌ای افزون بر ۱۰۰۰ خانوار است که در بایان، در

کردستان عراق سکونت دارند. در اصل ایرانی هستند و در حوالی سال ۱۷۰۰ م.

به این منطقه کوچ کرده‌اند. همگی سنی مذهب هستند، بی نهایت دلیرند، و زمانی

که بر حکومت عثمانی شوریدند مدحت پاشا نتوانست آنان را سرکوب کند.

تا جایی که نگارنده آگهی دارد یک منظومه هجایی حماسی در باره این

جنگ به نام شریفه‌ی همه وهندان وجود دارد.<sup>۲</sup>

۱- برای دیگر معانی زرد رک. مقاله نگارنده در پژوهشنامه مؤسسه آسیائی سواروشماره  
۲ بهار ۱۳۵۴ ص ۴۵.

۲- برای آگهی بیشتر رک. امین زکی بگ. تاریخ سلیمانی و ولایتی بغداد ۱۹۳۹. همو.  
خلاصه تاریخ لکرد و کردستان من اقدم العصور حتی الان. ترجمه محمد علی عوسی  
چاپ قاهره ۱۹۶۱ ص ۳۸۳.

شم ۱۵۷/۲۰

لوزه و: انصاب، هطول (للماء والحبوب). فرهنگ مهاباد.

متن ص ۴۶: لوزه‌وی سواران هاتن، پاگی له پیشی راوه‌ستاوه.

ترجمه ص ۱۰۲: دسته سواران آمدند. همه درپیش او (= شور محمود) ایستادند.

واژه "لوزه‌و" در کردی به معنی به تندی ریختن است به ویژه در مورد آب و دیگر

مایعات.

توضیحی که مترجم داده‌اند مطلب را روشن نمی‌کند و مشکل را برای

خواننده دوچندان می‌کند، زیرا واژه کردی را در نیافته باید برای فهم معنی واژه

به قاموسهای عربی رجوع کند. در اینجا کلمه کنایه از هجوم است. در فارسی نیز

ریختن به معنی هجوم بردن به کار می‌رود.

شم ۱۵۹/۱۳

از اینجا برمی‌آید که میخهای خنجر به شکل دوپشک (=عقرب) بوده است.

متن ص ۵۴: سه‌فی سواران ده‌گیر او، هم‌موی نو دوپشگی زیری له‌خه‌بخهری داده.

ترجمه ص ۱۱۰: سواران صف می‌گرفتند، همه (=هر یک) نه میخ زرین به دسته

خنجر زده است.

واژه دوپشک یا دو پشکه در غالب منظومه‌های کردی آمده است:

... له بو برایمیان بشپریته وه خزمه‌ت اوه ستا جهته مرادی ده‌گویه، له

بو برایمیان پگاته‌وه به بالچوغه‌ی ده‌شیری - و به‌زریزه - و دوپشگی له‌وی ده

خه‌نجه‌ری.

از برای ابراهیم آنها را به خدمت استاد محمد مراد کویی (کویسنجقی) بفرستد،

قبضه شمشیر، زریزه و دوپشکه خنجر ابراهیم را از آنها بسازد.

(پاره روایتی از منظومه برایموک که هنوز چاپ نشده است).

۱ - زنجیر درازی که معمولا "با آن غلاف خنجر را به کمر می‌بسته‌اند.

ثاوره همان پاشا سی‌سخت - و پنجا سواری، گالان - و دوپشکی  
 خه نجه رانی بوده زیری گرتن .

عبدالرحمن پاشا غلاف و دو پشک خنجرهای سیصد و پنجاه سوار را در زر  
 گرفت .

(پاره روایتی از منظومه عبدالرحمن پاشا که هنوز چاپ نشده است) .

سخن برسر واژه دوپشک است که به معنی دسته خنجر است ، این واژه با  
 واژه دوپشک به معنی عقرب هیچ ارتباطی ندارد مگر آنکه بگوییم دسته خنجر از نظر  
 شکل ظاهری اندک شباهتی به عقرب دارد .

شم . ۱۶۳/۲۸ .

دبان : (به فتح اول) به خنجر خوب گفته می‌شود .

این واژه در فرهنگ خال و فرهنگ مهاباد به گونه "دهبان" بدون تشدید  
 ضبط شده است .

فرهنگ خال این واژه را چنین معنی می‌کند . "جوره پولایه گی جه و هر  
 داره خه نجه ری لی در وست نه گری" . یعنی : نوعی از پولاد جوهردار است که  
 از آن خنجر می‌سازند .

فرهنگ مهاباد نیز آن را به معانی : ذری ، فرنگی ، مجوهر (خنجر) آورده  
 است .

واژه فرند معرب برندل فارسی است . برهان قاطع این واژه را چنین می‌آورد :  
 «برند ، به ضم اول بر وزن خجند و به فتح اول بر وزن سمند هر دو آمده است به  
 معنی تیغ و شمشیر تیز و آبدار و جوهردار ، و به این معنی با بای فارسی هم گفته اند .»  
 نیز رک . برهان قاطع ذیل برند و برند .

باتوجه به این تعاریف واژه "دهبان" نمی‌تواند نام ویژه‌ای برای گونه‌ای  
 از خنجر باشد بلکه صفت است برای خنجری که تیغه آن از جنس "ده بان" باشد .

شم . ۱۶۷/۷۲۰ .

بدر به پشمینه ، نوعی پارچه یا جامه بوده است .



متن ص ۶۵. مه‌رزینگان روژ نییه ته‌گه‌ر ته‌و به دره به پشمینه نه پوشی. ترجمه ص ۱۲۰. روزی نیست که مرزینگان این "بدر به پشمینه" را نپوشد. ترجمه واژه به واژه آن چنین است. مرزینگان روز [ی] نیست اگر این (یا او، یا آن) بدر را با پشمینه نپوشاند. آنچه که روشن است پشمینه نوعی از پارچه است که از پشم بافته شده باشد. در این جا سراینده منظومه رخساره مرزینگان را در زیبایی تشبیه به بدر کرده است، و اگر نه پارچه‌ای به نام بدر به پشمینه در هیچیک از قاموسهای کردی و فارسی یافت نمی‌شود.

فخ. ۱۶۵/۲۰.

مشجر (mušajjar) ظاهراً نام نوعی پارچه است. این اظهار نظر مترجم با توجه به خود متن است که واژه "مشجر" به دنبال واژه‌های اطلسی و قطنی و کیمخوا آمده است که این سه واژه هر سه نام سه نوع پارچه است. مراجعه به فرهنگهای معمولی مطلب را روشن می‌کند.

معین ذیل مشجر چنین می‌نویسد: جامه منقش به شاخ و برگ سیه چشمی که تارویش بدیدم سرشکم خون شده است و بر مشجر

(دقیقی، گنج سخن ۲۷۰۱)

المنجد: ثوب مشجر، مزین علی هیئه الشجر. معجم الوسیط: المشجر، ماكان فيه صورة الشجر، يقال ثوب مشجر.

فخ. ۱۶۶/۲۷.

سوجه (šujja) یا به تلفظ بیت خوان "شوجه (šujja) ظاهراً از کلمه "سور sur" (سرخ) مشتق است. قس. "سوره sur-a" در کردی و نیز "فجاءه" در عربی.

متن ص ۳۱: "وه بزانه به جه رگییه وه داوی شووجه ماره"

ترجمه ص ۸۵: چنان بدان که مار سوجه جگرت را نیش زده است. سخن بر سر واژه "شوجه šujja" است که صحیح آن "شجه šajja" به فتح

شین است. این واژه عربی است و به معنی شکافتن و زخمی شدن سراسر است .  
 در کردی مثل سائره‌ای هست : نه مار گلکی نه بیرده‌چی نه باغه‌وان گور .  
 na mār kəlḳī la bīr dacē na bāwān kur .

ترجمه . نه مار دم را فراموش می‌کند نه باغبان پسر را . گویند باغبانی دم ماری را  
 قطع کرده است بعداً " آن مار پسر باغبان را نیش زده و پسر مرده است . منظور این  
 است کسی که بخواهد آزاری به کسی برساند باید منتظر انتقام باشد .

به عقیده نگارنده چون سخن از رقابت (وسو = یوسف) و شیخ فرخ  
 به خاطر عشق به خاتون استی به میان است ، می‌خواهد بگوید : شیخ فرخ همان شجه  
 مار است که انتقام خواهد کشید ، پس ای یوسف دست از عشق خاتون استی بدار ،  
 مپندار که فرخ خردسال است و نمی‌تواند انتقام خورد را بکشد .

افزون بر این روشن نیست مترجم چرا خواسته‌اند واژه " sur-a "  
 در کردی و " فجاه " را در عربی با واژه " شوجه " که به نظر ایشان ظاهراً " از " سور "  
 به معنی سرخ مشتق است مقایسه کنند .

بر نگارنده روشن نیست که ایشان " sur-a " چه معنی می‌کنند لکن تا  
 آنجایی که آگهی دارم باید به معنی سرخ است باشد . " فجاه " در عربی  
 مصدر است . هر چیز ناگهانی ، به ویژه مرگ ناگهانی را گویند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فخ . ۱۶۹/۵۱

کنیره ( kanera ) . این لغتانه در فرهنگ مهاباد آمده و نه در کتاب " گولکه  
 زیرینه = kolka-zer-ina ) تالیف گیومکریانی .

این توضیح چیزی را روشن نمی‌کند ، کنیره kanera " گیاهی است  
 بهاری و خودرو دارای گل‌های زرد رنگ و خوشبو ، برگ‌های آن گرد است من در  
 کوهستانهای غرب مهاباد فراوان دیده‌ام .

مف . ۷۳ ترجمه ۱۲۱

کلا ویکی سیمریژولی چه سپ گردووه به دری به حریره .

کلاهی که بر آن جواهر دریایی نصب شده است بر سرداری .  
ترجمه واژه به واژه عبارت چنین است :  
کلاهی سیم ریشه‌ی<sup>۱</sup> چسپ کرده است (تنگ بر سر نهاده است) بدر بحری است .  
اولاً "عبارت خطابی نیست ثانیاً "بدر بحری یعنی ماه آسمان و کنایه از مهر است ،  
روشن نیست که جواهر دریایی از کجای عبارت استنباط شده است .

سم . ۵۵۸/۱

نیکل (nikəl) . نیکل . در اینجا مراد پول است .  
این اظهار نظر مترجم با توجه به واژه پاره است به معنی پول . نیکل  
نوعی از سکه‌های عثمانی است که در زمان سلطان عبدالحمید و سلطان رشاد  
ضرب می‌شد ، ارزش آن برابر با پشیز بود و تا این اواخر نیز در برخی از شهرهای  
کردنشین ایران (اشنویه ، نقده ، سردشت) رایج بود .  
معین نیز ذیل نیکل اشاره می‌کند که از این فلز برای ضرب پشیز استفاده می‌شده  
است .

سم . ۵۵۸/۲

ئه سپهک (aspak) قس با "حصبه" گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ئه سپهک . خود حصبه نیست بلکه سردرد و تبی است ناشی از ابتلاء به حصبه ، و نیز  
نام گیاهی است که برای رفع این نوع از سردرد بر سر بیمار می‌بندند تا بهبودیابد .  
فرهنگ مهاباد ذیل این واژه می‌نویسد . صداع ، نبت .  
فرهنگ خال . دردی است که گاه گاهی در سر مبتلاء به حصبه پیدا می‌شود ، نیز

۱ - متن . سیم ریژول . مرکب است از سیم = نقره ، و ریژول که "ریشو" و "ریشول"  
و ریشوه نیز گفته می‌شود به معنی نخ‌های تاب‌داده است که از خود پارچه یا پارچه  
دیگری در حاشیه دستار یا کلاه زنانه تعبیه می‌کنند (در فارسی: ریشه) .

گیاهی است به مانند "نرگس" که بر سر شخص مبتلای به نئسپهک بندند. حصه را در کردی که و تویی می گویند.

سم . ۵۶۱/۱۸

هناو (hanāv) با "هه ناسه = hanāsa هم‌پشاست ، "هه ناسه" صدایی است که از سینه برآید .

دلیلی برای هم‌پشه بودن هه‌ناو و هه‌ناسه نداریم . هه‌ناسه به معنی نفس است نه هر صدایی که از سینه برآید . هه‌ناو نیز به معنی احشاء ، طحال و نیز نیرو و توانایی در فرهنگهای کردی ضبط شده است و هنگامی که با واژه "جه‌رگ = جگر" می‌آید غالباً به معنی امعا و احشا است . معنی این دو چنان از هم دور است که بعید است هم‌پشه باشند .

سم . ۵۶۲/۲۶

قودرور (qudrur) این کلمه را نشنیده‌ام و در فرهنگ مهاباد نیافتم ، ظاهراً محرف است .

متن ص ۱۱۰ . پنجا سه‌رین داندراوه پهری خاصه‌سی و بولبول و قودروره . ترجمه ص ۳۸۷ . پنجاه‌بالش گذاشته شده است ، پر "خاصه‌سی" و بلبل و قودرور است . قودرور یا قودرو به معنی دوخته شده از پوقو است ، سراینده در این مصراع می‌خواهد بگوید که این پنجاه‌بالش را از پر خاصه‌سی و بلبل و قو ساخته بودند .

سم . ۵۶۳/۳۶

زیر (zir) این لغت را در فرهنگ خال و مهاباد نیافتم ، نگارنده آن را رقیب ترجمه کرده است .

متن ص ۱۶۷ . ته‌برو له چاوان ده‌بن زیر

ترجمه ص ۴۴۳ . ابروها با چشمها رقیب می‌شوند .

واژه "زیر در کردی دارای معانی مختلفی است . به نظر نگارنده در اینجا به معنی زیبا است و احتمالاً با واژه هزیر به معنی زیباکه از huciθra باستانی می‌آید هم‌پشه است .

مف . ۷۷ ترجمه ۱۲۵

بونیه‌شگری بی به عسەت و بی ایمانه  
 به میان لشکر بزرگ و بی ایمان می‌آمد  
 ظاهراً "واژه" "به عسەت" را به معنی بزرگ گرفته‌اند که درست نیست. به عسەت  
 همان بعثت عربی است و بی بعثت کنایه از نامسلمان است. افزون بر این در این عبارت  
 فعل "می‌آمد" به چشم نمی‌خورد، چون این عبارت برای عبارت پیشین در حکم  
 بدل است، سراینده فعل "می‌آمد = دهات" را به قرینه حذف کرده است. و ما نیز  
 اگر حذف کنیم عبارت به اصل نزدیکتر خواهد شد.

مف . ۸۶ ترجمه ۱۴۳

دهست له میری هه‌لناگرم هه‌تا مه‌عموری میران نه‌مبه‌نه‌وه مالوکه‌ی به‌ته‌نی .  
 دست از مهر بر نمی‌دارم، تا آن روز که مرا به گورستان می‌برند .  
 نیمه دوم عبارت (تا آن . . .) مجازاً "شاید" صحیح باشد .  
 این نیمه را می‌توان به صورت . تا مامور میران (خدا) مرا به خانه تنهایی (گور  
 نبرند، (تا مامور خدایی از من جان نستاند و به گور نسیارد) . معنی کرد . یا تا مامور  
 میران (امراء ملک شجاع، غاصب مهر) مرا به خانه تنهایی نبرند مرا نکشند .

پگ . ۴۹ ترجمه ۱۳۵

من یاره‌مانم ، ساحیبی تیخ و گورزی گرانم .  
 من یارمان (؟) ام صاحب تیخ و گرز گرانم .  
 یاره‌مان مرکب است از یاره + مان .  
 یاره . یکی از معانی این واژه در فرهنگهای فارسی باج و خراج ذکر شده است .  
 مان . په . manitan اندیشیدن . در بعضی کلمات مرکب آید و معنی منش و  
 اندیشه دهد . پژمان ، پشیمان ، رادمان ، شادمان ، قهرمان .  
 با توجه به مطالب ص ۴۹ که پیش از این مصراع آمده است می‌توان این مصراع را  
 چنین ترجمه کرد . من در اندیشه باج و خراج گرفتن (از دیوان شهر خطر) هستم ،  
 در حالی که صاحب تیخ و گرز گران هستم .

شم . ۶۵ ترجمه ۱۲۰

ته و تولفه له ته گوانی دلم دا ده خروشی .  
 چه چیز است که در اندرون من خسته دل می خروشد؟  
 اولاً "ظاهر عبارت پرسشی نیست بلکه اخباری است . ثانیاً "واژه‌های "تولفه" و  
 "ته گوان" کاملاً "دور از ذهن و ناشناخته‌اند . مترجم در باره "هیچیک از این  
 واژه‌ها توضیحی نداده‌اند . نگارنده با مراجعه به فرهنگهای کردی و فارسی معنی مناسبی  
 برای این دو واژه نیافت .

روشن نیست که مترجم واژه‌ها را چگونه به معنی خسته و اندرون گرفته‌اند  
 و جمله وارّه "چه چیز است" را از کجای جمله استنباط فرموده‌اند .

فخ . ۴۶ ، ترجمه ۱۰۰

رشیشه تهی ره شیشهی دهنگ زه نویره .  
 رشیشه ای رشیشه خوش آواز .  
 ظاهراً "مترجم با توجه به واژه "دهنگ = آواز" زه نویر Zanver  
 را "خوش" معنی کرده‌اند . شاید مجازاً "بتوان آن را به این معنی گرفت . لکن  
 "زه نویر" به معنی آبخیز ، چمن آبدار ، سبزی با طراوت است .

داران له دور را سهریان زه نویره  
 از دور پیداشت درختانی که سرسبز دارند (ضرب‌المثل است و در مورد  
 اشخاص با گوهر گفته می‌شود) در غالب منظومه‌های کردی سراینده به هنگام به  
 پایان بردن منظومه برای حسن ختام این عبارت را که واژه "زه نویر" در آن به  
 کار رفته است می‌آورد .

هه چهند گیا سهر دهر دینی له ههوشان له زه نویران . . .

هرچند که گیاه از اطراف و از آبخیزها سر در می‌آورد .

رک ۱۰ O. Mann Die Mundart Der Mukri-Kurden Tiel 1  
 Berlin 1906 P. 24.

در واژه‌نامه‌یی که برای تحفه مظفریه چاپ بغداد ۱۹۷۵ نوشته شده است واژه  
 "زه نویر" را به غلط "سازگار" معنی کرده‌اند .